# 29/9/1390

در مورد روایات عرضۀ حدیث بر کتاب در مورد روایت سکونی صحبت کردیم که روایت معتبر است؛ حالا این که موثق بدانیم به خاطر عامی بودن سکونی یا صحیحه بدانیم به اعتبار این که امامیه بوده که تقیه می کرده است خیلی روشن نیست و در بحث ما هم خیلی اثر ندارد. امالی شیخ صدوق که این را روایت را نقل می کند راوی اولیه سنداحمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم است که از پدرش علی بن ابراهیم نقل می کند، احمد بن علی بن ابراهیم توقیق صریح ندارد ولی خب اکثار روایت صدوق دلیل بر وثاقتش است. این بحث روایت سکونی بود. به طور کلی کسانی مثل احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم چون صاحب کتاب نبوده اند در کتاب های رجال نجاشی و فهرست شیخ ذکر نشده اند و عمدتاً کتاب هایی که به جرح و تعدیل روات می پردازد در مورد این ها صحبت کرده است. در غیر این دو کتاب عمدتاً باب من لم یرو عنه شیخ را داریم که تنها به بحث عصر غیبت می پردازد که خیلی محدود است خیلی بر بنای استقصا ندارد. و راویانی را که ذکر می کند شرح حالشان را بیان نمی کند. اما روایت دیگری که این جا وچود دارد روایت ایوب بن راشد است که در کافی وارد شده است ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرفٌ سندسش این است که محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن فضّال عن علی بن عقبه عن ایوب بن راشد عن عبد الله علیه السلام؛ تمام روات این روایت بحثش شد، ابن فضال حسن بن علی بن فضال است که فطحیه است که ثقه است. علی بن عقبه خالد است و ایوب بن راشد هم که بحث هاشیش گذشت که کفتیم که روایت موثقه است به اعتبار فطحی بودن ابن فضّال، روایت بعدی: روایت حسین به علوان است: ما خالف کتاب الله فلیس من حدیثی؛ در قرب الاسناد ج 92 ح 105 ، راویش حین بن ظریف عن الحسن بن علوان این معلق به قلب است. این مجموعه روایت هایی است که حسین بن علوان که حسن بن ظریف از او نقل می کند، مجموع روایت های حسین بن علوان است که حمیری به توسط حسن بن ظریف نقل می کند به دلیل واسطه بودن این مجموع سندها این ها را حمیری در کتابش نقل می کند. حسن بن ظریف ناصح است که توثیق صریح دارد؛ بحث در مورد حسین بن علوان است، در مورد ایشان یک عبارتی مرحوم نجاشی در ترجمه اش دارد و در ضمنش یک عبارتی دارد که این عبارت مورد بحث است که این عبارت در مورد کی هست؟ عبارت این است که عن حسین بن علوان کلبی مولهم کوفیٌّ عامیٌّ و اخوه حسن کنی ابا محمد ثقهٌ و روایا ابا عبد الله ع این مورد بحث است که این ثقه به کی بر می گردد آیا به حسین به علوان بر می گردد که صاحب ترجمه است یا به حسن بن علوان بر می گردد، مرحوم آقای خوئی می فرماید: دلیل آقای خوئی این که مراد به حسین علوان است : و ما ذکره ظاهرٌ فی ان حسن کان ایضا عامیا این عامی بودن که حسن عامی است یا به اعتبار اخوه است یک رسمی مرحوم نجاشی دراد که عطف به ضمیر متصل بدون ذکر ضمیر را جایز می داند، مرسوم این است که گفته می شود ثقه هو و اخوه ولی نجاشی می گوید ثقه و اخوه را معتبر می داند. البته این جا خیلی واضح نیست که این اخوه از این باب باشد می تواند از این باب باشد ولی اگر گفتند و اخوه الحسن و مکنای به ابا محمد بود، معمولاً کسی که اسمشان به حسن هستند مکنای به ابا محمد بودند. اگر به اعتبار این و اخوه الحسن عامی بودن را در بیاوریم که گفته شد در نمی آید. ولی از عبارت ما اخصه بالاولی این ظاهرش این است که از ما نیست برای این که درست است از غیر ما است ولی اتصالش به ما بیشتر از حسین است. از آن عامی بودنش استفاده می شود یا بهتر بگوئیم از طائفۀ ما حساب نشده اند و کسی که از طائفۀ ما نباشد زیدیه است کلمه نا و طائفتنا که تعبیر می کردند امامیه و بعضی از فرقه های نزدیک به امامیه که از نظر فروع تفاوت جدی نداشتند مثل فطحیه و ناووسیه است ولی زیدیه خارج از اصحابنا است. ادامه عبارت آقای خوئی این است و استفاد بعضهم ان توقیق فی کلامه راجع الی الحسن و لکنه فاسد بل التوثیق راجع الی الحسین لانه فو مترجم؛ تعلیلۀ که آقای خوئی ذکر می کند می گوید چون صاحب ترجمه است باید توثیق شود . این هیچ وجهی ندارد چون خیلی وقت د رضمن ترجمه کسی دیگر را ترجمه می کند به خصوص این جا نکته این وجود دارد و آن رایا است که نشان دهندۀ این است که این کلام هنوز در مورد حسن است. و بعد می گوید و بالا خص الحسن؛ اگر نگوئیم این عبارت ظهور دارد در رجوعش به حسن، قطعا ًرجوع به حسین ندارد، ولی سوق عبارت با این سازگار است که این توثیق به حسن برگردد نه به حسین. البته آقای خوئی قرینه ای دیگر برای رجوع به حسن پید ا کردند که آن عبارت است از این که نعم و یستفاد الحسن من قوله و الحسن اخص بنا و اولی؛ بنابراین از این عبارت توثیق حسین استفاده نمی شود. و از عبارت و الحسن اخص بنا و اولی نمی شود استفادۀ وثاقت کرد بلکه می خواهد بگوید که از نظر مکتب به ما نزدیک تر است. ولی یک عبارت دیگر دارد که در ترجمه حسین بن علوان نقل می کردند ایشان می فرماید فی کلام ابن عقده کان اوثق من اخیه و احمد عند اصحابنا و ذکره فی الخلاصه آقای خوئی می فرماید اقول فی کلام ابن عقده دلاله علی وثاقه الحسین و کانه محموداً در مورداین عبارت دو بحث مطر ح است: یکی این که قول ابن عقده از جهت سندی معتبر است یا نیست؟ دومین بحث این است که مفادش چیست؟ از بحث سندی دو بحث است که ایشان زیده است که آثا می و شد به قول زیدی اعتماد کردیا نه؟ پاسخ: اگرچه زیدیه است ولی اصحاب توثیق کرده اند. طبق نظرات شیخ کلام غیر امامیه حجت است که موثق تلقی می شود البته به دو شرط که مخالف با روایت و فتوای امامیه نباشد. نکتۀ دوم طریق علامه به ابن عهد ه چیست و آیا درست است یا نیست که در جای خودش بررسی شده است. عمده مفاد این عبارت است که مرحوم آقای خوئی از افعل تفصلی استفاده کرده اند که مبدا برای مفصل و مفصل علیه وجود دارد می گوید هم حسن و هم حسین ثقه هسنتد ولی این وثاقتی که در هر دو هست در حسین بیشتر از حسین است . با ضم این به عبارت نجاشی توثیق حسن استفاده می شود چون این عبارت یا در مورد حسن بود ه است که فهو مطلبو و یا در مورد حسین است که چون حسن از او اوثق است پس حسن هم توثیق می وشد ولی بحث این است که ح
آیا حسین از این عبارت در می آید یا نه؟ یان یکه افعل تفصیل دال بر ثبوت مبدا است یا نه؟ قبل از این دو تا تا نقض ذکر می کنیم یکی عبارتی است که در ترجمه حسن بن علی بن ابی همزه است. می گوید ضفیف ف نفسه و بوه اوثق منه آیا این جا تناقض صدر و ذیل است، ضعیفٌ منه و ابوه اوثق من ه آیا ناسیازگار هستند این عبارت ابن غضائری یا نه؟ معنای نقل با قرینه این است که یک نوع تفاهم بدوی فهمیده می شود که این قرینه است که داز آن خلاف ظاهر اراده شده ا ست و در موراد تجوز یک ادعا وجود دارد فرض کنید مثال رایت اسداً یروی تعبیر می کنیم و لو این که ما اسد را در رجل شجاع به کار می بریم ولی در آان ادعا اسحس می شود یعنی حساس می وشد که یک نوع عنایت و دعوی ما لیس بواقع واقع را کردیم که آیا واقعاً از این عبارت این استفاده می شود یا ن> واقعیت این است که احساس نمی شود. در ترجمه حسن بن محمد بن جمهور نجاشی در موردش تعبی رمی کنتد که ثقه فی نفسه و کذا اصحابنا ذلک و قالوا کان اوثق من ابیه و اصلح؛ و در ترجمه محمد بن جمهور ضغیف فی الحدیث آِا ایشان در ترجمه حسن بن محمد بن جمهور گفته که اوثق من ابیه این محمد بن جمهور را در موردش می گوید ضعیف فی الحدیث و فاسد المذهب که آیا این دلالت بر ضعفش می کند یا آن دلالت می کند بر وثاقتش. عبارت دیگری که است در آیه قرآن خوانده می شود قل عند الله خیرٌ من الهو که از این نمونه ها بسیار است. ما بحث این است که حتی تدر مففصل نمی شود استفاده کرد فضلاً از مفضل علیه استفاده نمی شود.

نمونۀ دیگر عبارتی است که فقهاء داردند که چگونه می شود معنا کرد: الاشهر بل المشهور، مشهور را ترقی اشهر قرار می دهند چگونه می وشد تصور کرد که مشهور ترقی اشهر است. اما حلّ قضیه : یک خلطی شده بین مفاد وضعی و مفاد اطلاقی . توضیح ذلک: کلمۀ مثلاً صادق کسی که از هزار تا حرف یک حرفش راست باشد می توانیم بگوئیم که هو صادقٌ فی هذا الکلام ولی نمی توانم که صادق را علی وجه الاطلاق به او اطلاق کنیم. و لو مادۀ صادق صدق است و به یک مورد هم صدق م یکند و کاقفی است که در یک مورد هم صدق کند ول یاطلاق صادقٌ اقتضاء می کند که در نوع کالمش صادق باشد ولی اگر گفته شود که هو صادقٌ علی الاطلاق جایی است که نوع کلامش صادق باشد این مقتضای ماده صاقد نیست این مقتضای این است که اطلاق هیئت به فهم عرفی است یا به عبارت دیگر این که هیئت اسم فاعل و صفت مشبهه عرفاً در موردی اطلاق می شود که نوعاً صادق باشد..پس بنابراین این مطلب را داشته باشد.و می گویئم که هو اصدق من ذاک آن چیزی که در اصدق خوابیده است صدق ماده است نه صدق آن ماده ای که در ضمن هیئت اسما فاعی و به شکل صادق تعبیر می وشد که از اطلاق آن صادق بودن در کاکثر موارد استفاده یمی شود اصدق یعنی صادق تر یعنی آن معاده که صدق باشد بیتشر از این باست پس اگر در هزار مورد یکی د ردو مرود صادق باشد و یکی د ریک ی صادق باشد این دو تایی بیتش راز از این یک یصادق است . لذا ما وصف های متضاد را تعبیر م یکنیم. مثلاً گفته می شود اب گرمتر از این است و آن آب سردتر از این است ه، وصف هایی که تضاد در بین آنها وجئود دارد به کار م یرود. پاسخ مطلب این است که تضاد این وصف ها، تضاد اطلاقی شون است و لاا ماده این ها که تضاد ندارند . این که هم خوبی و هم بدی در آنها وجود داشته باشد بد نیست. تضادش برای ماده نیست برلکه برای اطلقا هئیت است و از استعمال افعل تفصیل ازن که حمتاً هم ماده اش هم صادق باشد این استفاده نمی وشد و من هنا تمام نقض هایی که کردیم نیاز به توضیح بیشتری دارد. لذا از این جا ما نمی توانیم توثبق حسین بن علوان را توثیق کرد. البته راه های دیگری وجود دارد که برای این که ببینیم او ثقه است یا نیست مثلا از اکثار روایت از حسین بن علوان آیا می شود استفاده کرد که او ثقه است یا نمی شود. 3